

اندیشه دیالکتیکی

تضاد و نبرد ضدین در مزده یسنه

پژوهشی درباره هسته‌ها و عناصر دیالکتیک بدوی در اندیشه ایرانی

۱. طرح مطلب

یکی از آموزش‌های دیالکتیک عبارت است از توصیف جهان به مثابه عرصه نبرد ضدین: روینده و میرنده، نو و کهن، گذشته و آینده، مرگ و زندگی و غیره و غیره. همین نبرد متضادهاست که محرک انگیزه درونی حرکت و تغییر و سرچشمه جنبش تکاملی نسج هستی از ساده به بفرنج، از نازل به عالی است. درک این واقعیت مطلب تازه‌ای نیست. بشر از دیرباز وجود نبرد متضادهارا در طبیعت و اجتماع می‌دیده و به اقتضای درجه و مقام تکامل فکری خود آن را بیان می‌کرده است. در دیالکتیک ساده لوحانه اولیه بشر اندیشه تضاد منعکس است. دیالکتیک ساده لوحانه یا ابتدائی یعنی چه؟ فریدریش انگلس در اثر معروف خود موسوم به «آنتی دورینگ» دیالکتیک ساده لوحانه ابتدائی را به نحو زیرین توصیف می‌کند:

«هنگامی که طبیعت یا تاریخ بشر یا فعالیت روحی خودمان را از جهت فکری مورد بررسی قرار می‌دهیم در برابر ما ابتدا منظره درهم بافتگی بی‌پایان روابط و تأثیرات متقابل ظاهر می‌شود و در داخل این منظره هیچ چیز غیرمتحرک و غیرمتغیر نیست، همه چیز در حرکت است، تغییر می‌کند، پدید می‌شود و نابود می‌گردد. (بدین سان ما در ابتدا منظره عالم را می‌بینیم که در آن اجزاء، کمابیش به عرصه عقب می‌روند و ما بیش‌تر به حرکت، انتقال، روابط عطف توجه می‌کنیم تا به آنچه که حرکت می‌کند، انتقال می‌یابد، به هم مربوط می‌شود). این منظره ابتدائی ساده لوحانه ولی ماهیتاً صحیح در جهان، ویژه فلاسفه یونان باستان بود و بدو به وسیله هراکلیت آشکارا بیان شد. هراکلیت گفت همه چیز وجود دارد و در عین حال وجود ندارد، زیرا همه چیز در جریان است، همه چیز دائماً تغییر می‌پذیرد، همه چیز در پروسه دائمی ظهور و زوال است».

۱: انگلس. آنتی دورینگ. چاپ روسی صفحه ۲۰.

در مورد این تعریف عمیق انگلس از دیالکتیک ساده لوحانه ابتدائی باید دو نکته را افزود: نخست این که در دیالکتیک ساده لوحانه بدوی نه فقط منظره حرکت جاوید منعکس است بلکه منظره نبرد متضادهای چنان که نمونه مزده یسنا و انواع جریانات دیگری که ذکر آن خواهد گذشت نشان می دهد نیز منعکس است. دوم این که تنها فلاسفه یونان باستان نبودند که به درک این منظره قادر شدند، فیلسوف مارکسیست معاصر هندی مونوریجن روی به حق متذکر می شود که: «بودا به مراتب قبل از هراکلیت شکل روشنی به دیالکتیک داد»^۲.

به این نکته خود انگلس نیز بعدها در کتاب «دیالکتیک طبیعت» در مورد فلسفه بودائی که وی آن را «دیالکتیکی» می نامد نیز اشاره می کند. لذا بیان عمیق انگلس در مورد دیالکتیک ساده لوحانه اولیه با توجه به انواع نمونه های دیگر از تاریخ تفکر خلق های مشرق زمین محتوی وسیع تر و عمیق تری می یابد. تفکر دیالکتیکی اولیه چنان که انگلس متذکر می شود محتوی واقعی تفکر و تضاد را درک نمی کند زیرا هنوز به تجارب علمی دست رسی ندارد و هزاران راز وجود را نگشوده است. محتوی غالباً عبارت است از پندارها و تخیلات مذهبی و اساطیری و ساخته های تجربیدی ذهن. ولی خود حرکت، انتقال، ارتباط، نبرد و تضاد را ادراک می کند و همه این ها را برنسخ افکار مذهبی و تخیلی خود انطباق می دهد. دیالکتیک ساده لوحانه اولیه با آن که برسطح می غلطد و چیزی از عمق مضمون پروسه ها را خبر ندارد و از محتوی واقعی حرکت تکاملی بی خبر است، با این حال روابط متقابل اشیاء و پدیده ها را به درستی منعکس می کند و از اسلوب جامدی که منکر حرکت و تضاد و تکامل است گام ها پیش است.

۲. مزده یسنا و تضاد

کیش زرتشت یا مزده یسنا طی حیات طولانی خود تحولات درونی بسیاری را طی کرد. این سرنوشت همه مذاهب است. آن ها خود را در ظرف زمان می گنجانند. توضیح و تفسیر، قوانین و شرایع، آداب و رسوم خود را متناسب با عصر و مصر دگرگون می سازند. لذا نمی توان مزده یسنای مغان اولیه را که با دین مزدائی کهن آمیخته بود^۳ «به دینی» مؤیدان دوران اخیر ساسانی یکی دانست.

هدف ما در این مقاله غوردر این مسئله که خود موضوعی جالب دقت است نیست زیرا در این باره در گفتار جداگانه ای سخن خواهیم گفت. ما در این جا مزده یسنا را به معنای اعم آن و در مقطع تاریخی آن به مثابه یک جهان بینی ایرانی مورد بررسی قرار می دهیم.

مزده یسنا در درجه اول یک مذهب است ولی هر مذهب یک جهان بینی است و به ویژه در جوامع باستانی خاور زمین هنوز جهان بینی فلسفی، مبرّی و معرّی از مذهب نمی توانست پدید شود. در آن هنگام که علم و فلسفه و دین از یکدیگر جدا نشده اند مذاهب به مثابه جهان بینی

۲: رجوع کنید به «تاریخ فلسفه هند» تألیف روی. صفحات ۳۳۷-۳۴۰.

۳: در دین مزدائی اولیه چنان که گیرشمن در کتاب خود «ایران از آغاز تا اسلام» متذکر می شود تثلیث (اورمزد، مهر، ناهید) در مرکز قرار دارد و نه تقابل اورمزد و اهریمن.

بفرنج و مرکبی هستند. لذا شگفت نیست اگر در بررسی تاریخ تفکر کلی، تفکر فلسفی ایرانی بررسی مزده یسنه یکی از فصول مهمه باشد. برخی در این جا شك می کنند: «آیا باید تاریخ مذاهب را با تاریخ فلسفه در آمیخت؟»، «آیا تاریخ جهان بینی ها و تاریخ فلسفه یکی است؟» مسلم است که نباید تاریخ مذاهب را با تاریخ فلسفه در آمیخت، نباید تاریخ جهان بینی ها را با تاریخ فلسفه یکی پنداشت ولی در بررسی منابع نخستین تفکر فلسفی ناچار به آن انواع جهان بینی داتی برخورد می کنیم که هنوز شکل مذهبی و اساطیری دارد و جهان شناسی خود رانه بر اساس استدالات تعقلی و منطقی بلکه بر اساس ایجاد پیوندهای سحرآمیز غیر تعقلی و غیر منطقی عرضه می دارند. تاریخ فلسفه در خاورزمین (مصر، چین، هند، ایران، بین النهرین و غیره) به بررسی این نوع جهان بینی های مذهبی - اساطیری مجبور است. به همین جهت اندیشه نبرد دو مبدأ خیر و شر را می توان تنها يك تفکر ثنوی (دوآلیستی) صرفاً مذهبی ندانست بلکه در این جا مظهري از درك بدوی اندیشه دیالکتیکی نبرد متضادها دید.

مزده یسنا که نقطه مقابل دیویسنه است آموزش خود را بر قبول نبرد دو عنصر متضاد اورمزد (آهورامزدا) و اهریمن (انگرمائی نوئو) مبتنی ساخته است.^۴ سرپای هستی از این نبرد که به پیروزی مبدأ خیر (اورمزد) ختم خواهد شد انباشته است. در یسنای ۲۵ قطعه ۲ بیان جالبی از این نبرد وجود دارد:

«من می خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگی وجود داشتند، از آنچه که آن گوهر خرد مقدس به آن گوهر خرد خبیث گفت اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگی و روان ما با هم یگانه و یکسان نیست.»

موافق اساطیر مزده یسنه در آغاز دو گوهر از هم جدا بودند و سپس اهریمن، هستی را که بر روشنی و هماهنگی استوار بود بیالود و دوران اختلاط دو مبدأ (گومیزشن) رسید و سرانجام بار دیگر مبدأ خیر از آرایش شررها می شود و بار دیگر نور و هماهنگی خرد و مهر ظفر خواهند یافت. بر اساس این اختلاط و آمیزش، هستی نسج درهم پیچیده ای از مقولات و عناصر متضاد است. ثنویت متضاد زرتشتی را می توان از بررسی مقولات زیرین که نقطه مقابل هم یا به اصطلاح «همستار» و متضاد یکدیگرند درك کرد:

<u>مبدأ شر</u>	<u>مبدأ خیر</u>
اهریمن	اورمزد
اکامانه (اکامنه)	بهمن
ایندرا	اردیبهشت
ساروا	شهریور
ناتونگ سی تیا	سپندارمذ
تائوروی	خرداد
زائی ریش	مرداد
اتشمه (خشم)	سروش

۴: گاه اهریمن که معنای لغوی آن گوهر و سرشت تیره است در مقابل سپیتامن یا (سپنتامائی نو) به معنای گوهر و سرشت روشن و مقدس قرار می گیرد.

در مزده یسنامبادی تضاد از جهان طبیعت به اجتماع و روحیات انسانی نیز بسط داده می شود. در تعالیم اخلاقی زرتشتی نیز تقابل و تضاد دورشته اخلاقیات تصریح می گردد به نحو زیرین:

هومت (پندار نیک)	دوش مت (پندار بد)
هوخت (گفتار نیک)	دوژخت (گفتار بد)
هوشت (کردار نیک)	دوژورشت (کردار بد)

الهیات مزده یسنا در دوران های اشکانی و به ویژه ساسانی در قبال فشار مسیحیت و دین یهود و به قصد تحکیم موقع خود از قبول ثنویت مطلق تن باز می زد و می کوشید تا ثابت کند که مزده یسنا کیش وحدانی است نه ثنوی. در واقع تعالیم مزده یسنا اورمزد و اهریمن را دو عنصر همسنگ نمی شمرد. از آن گذشته کوشش هائی بوده است که در مفهوم عام تری دو مبدأ متضاد مستحیل شود. برخی از الهیون باستانی مفهوم «تواشه» (مکان) و برخی مفهوم «زروان» یا زمان را به مثابه بستر حل دو عنصر متضاد مطرح ساختند.^۵

در جریانات الحاد آمیزی که از کیش زرتشتی منشعب شد به ویژه دو جریان عمده (الحاد مانوی و الحاد مزدکی) اندیشه نبرد یزدان و اهریمن، نور و ظلمت به مثابه اندیشه مرکزی حفظ شده است.

الحاد مانوی مخلوط درهم و برهمی از انواع جریانات فکری زمان بود، زیرا بنیاد گزار این الحاد مانوی با آن جنبه عمیقاً عرفانی و مرتاضانه و بدبینانه خود مسئله نبرد متضادها را به نحوی ویژه خود مطرح می کند. به نظرمانی از ستیزه بین نور و ظلمت جهان پدید می آید. زوان نورانی است ولی تن ظلمانی. ارواح که از نورند در کالبد ظلمانی زندانی اند و پس از مرگ از این قفس رها شده به سوی خورشید صعود می کنند. با آن که سرانجام حکومت جاودانی نور برقرار می شود ولی در حال حاضر ظلمت است که مسلط است، لذا جهان عرصه رنج و بی داد است.^۶

در جهان شناسی مانوی نیز تقسیم مقولات مختلف طبیعی و روحی بر پایه مبادی متضاد

۵: زروان درنگ خدای بی کران بعدها منشأ کیش و دین مستقلی شد که بک رشته آن نیز به مادگیری کشیده است. نکته قابل تفحص در این زمینه همسنگ بودن مفهوم زروان مابا «Loka» در فلسفه لکایاتا هندی است. لکاوزروان هر دو به معنی دهر است. در ترجمه عربی «دهریون» جانشین این دو مفهوم شده و دهر در عین حال هم مفید مفهوم زمان است و هم مفید مفهوم جهان.

۶: نکته جالب این جا است که اندیشه زرتشتی و مانوی نور و ظلمت پس از اسلام در افکار فلاسفه ما نفوذی عمیق داشت. ناصر خسرو علوی قبادیانی شاعر و مبلغ معروف اسمعیلی در اثر خود موسوم به «وجه دین» می نویسد:

«مردم از دو گوهر بود مرکب شده: یکی جسم کثیف و دیگری نفس لطیف»
آقای همائی در کتاب «غزالی نامه» متذکر می شود که غزالی سخن از نور و ظلمت می گفت و در آیه نور و مقصود از مصباح و مشکوة تحقیق می کرد و خدا را نور مطلق و ماهیات ممکنه را ظلمت محض می خواند و چون غزالی این سخنان را می گفت مردم عصر او، او را به گبر بودن متهم می کردند (رجوع کنید به «غزالی نامه» یا شرح حال و آثار و عقاید و افکار فلسفی امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی تألیف آقای جلال همائی. چاپ اول. صفحه ۲۲۶).

انجام می‌گیرد. مثلاً از جمله از مبدأ ظلمت، آتشِ مخرب، بادِ مهلك و آبِ گل‌آلود حاصل می‌شود ولی از مبدأ نور چند فیض برمی‌خیزد که عبارت است از ادراك، عقل، تأمل و اراده. البته این منظره‌سازی خیال‌آمیز از جهان دارای هیچ‌گونه محتوی جدی نیست ولی حاکی از این حقیقت است که جهان‌شناسی مانوی نیز مانند جهان‌شناسی زرتشتی نسج هستی را از تار و پود نور و ظلمت، یزدان و اهریمن، خیر و شر بافته می‌شمرد.

اما در الحاد انقلابی مزدك که در دوران سلطنت قباد ساسانی پدید شد و متوجه نبرد برضد اشرافیت و مذهب مسلط بود رابطه نور و ظلمت به نحو دیگری است.^۷ نور و روشنی در نزد مزدك مبدأ آگاه و با اراده است. غلبه اش حتمی و قانونی و عادلانه است ولی ظلمت، خود محصول اتفاق و کور و ناآگاه است و سرانجام نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیرارادیست. آمیزش این دو مبدأ و پیدایش جهان مادی امری تصادفی است. نور هم اکنون برظلمت مسلط است ولی استیلای نور کامل نیست. در آمیختگی ذرات نور و ذرات ظلمت کماکان ادامه دارد و هدف هر مزدکی باید رهاندن ذرات نور از چنگ ظلمت و تأمین غلبه کامل و قطعی نور باشد. بدین سان مزدك برخلاف مانی که نور را در چنگ ظلمت اسیر می‌بیند با چهره امیدوار و خندان يك انقلابی بی‌باک به غلبه عنصری نور باور دارد و تأمین نجات و تسلط قطعی آن را وظیفه خود می‌شمرد.

مقصود از ذکر آنچه که گذشت بیان معتقدات جریانات مختلف مزده‌یسنای الحادهای منشعبه از آن نیست، بلکه تصریح این نکته است که مسئله تقابل دو مبدأ متضاد (خیر و شر، نور و ظلمت، یزدان و اهریمن) مسئله مرکزی و روح تعالیم مزده‌یسناست. البته این شیوه «همستاری»^۸ تفکر، با شیوه دیالکتیکی یکی نیست. در دیالکتیک مسئله تضاد و نبرد و وحدت آن‌ها با محتوی دیگری مطرح است ولی این شیوه همستاری را به حق می‌توان شکل بدوی تضاد دیالکتیکی دانست.

پیدایش اندیشه نبرد اورمزد و اهریمن، نور و ظلمت، خیر و شر، هماهنگی و آشوب، مهر و خشم در مزده‌یسنای دارای دو ریشه است:

نخست ریشه اجتماعی و آن انعکاس نبرد قبایل زراعت پیشه و طوایف بیابان‌گرد شبان است که مضمون عمده تاریخ دوران پیدایش مزده‌یسناست. نام بسیاری از خدایان این طوایف بیابان‌گرد در مزده‌یسنای به نام مقولات ظلمانی و اهریمنی مبدل شده است.

دوم ریشه طبیعی و آن انعکاس تضادی است که در پدیده‌های طبیعی به ویژه در سامان عبوس خاور زمین مشهود است. سرما و گرما، خشک‌سالی و فراوانی، اراضی حاصل‌خیز و بیابان‌های شوره‌زار، شب و روز، طوفان و آرامش و دیگر پدیده‌های متضاد طبیعی، اندیشه تضاد را در ذهن پژوهنده انسانی منعکس می‌کند.

۳. اندیشه تضاد در مذاهب و جریانات فکری دیگر باستان

در نزد قبایل آرتک - این انعکاس مقولات متضاد طبیعت و زندگی به شکل مذهبی و

۷: درباره درست دینی مزدك گفتار جداگانه‌ای در این کتاب آمده است.
8: Antithétique.

اساطیری، به شکل فوق العاده بدوی در نزد ملل و قبایل دیگر نیز دیده شده است. آزتک‌ها در مکزیک در آستانه آمدن اسپانیولی‌ها نظریات مذهبی بسیار همانندی بامزده یسنا داشتند. در کتاب «آزتک‌های مکزیک» در این باره چنین ذکر شده است:

«به نظر آزتک‌ها نبرد دائمی سمبولیک بین نور و ظلمت، سرما و گرما، شمال و جنوب، غروب و طلوع آفتاب جریان داشت. حتی ستارگان را به شرقی و غربی تقسیم می‌کردند».

در میان آزتک‌ها جنگی تن به تن مانند جنگ گلادیاتورهای رومی انجام می‌گرفت. مؤلف کتاب مورد بحث درباره این جنگ می‌نویسد:

«جنگ گلادیاتورها که غالباً به مرگ منجر می‌شود این ایده (یعنی ایده نبرد دو عنصر متضاد را، ا. ط) در آداب و رسوم مربوط به خود منعکس می‌کند. مهم‌ترین جنگاوران مانند شوالیه‌های عقاب هویت تسی لویج تلی و شوالیه‌های نوتسه‌لتا تتس کات لی‌پکا^۹ نبرد بین شب و روز را منعکس می‌کردند. این جنگ مقدس از مراسم و فلسفه مذهبی آزتک‌ها اشباع است»^{۱۰}.

در فلسفه باستانی چین - م. گرانه در کتاب «تفکر چینی» ذکر می‌کند که در فلسفه باستانی چین هستی را مرکب از دو عنصر متضاد «یان» و «این» می‌دانستند. یان و این مانند اورمزد و اهریمن منشأ دو رشته مقولات متضاد بودند به شکل زیرین:

<u>این</u>	<u>یان</u>
ماده	نر
ظلمانی	نورانی
سرد	گرم
تر	خشک
نرم	سخت
منفعل (پاسیف)	فعال (آکتیف)

آسمان و زمین هم یان و این هستند. اعداد طاق به آسمان تعلق دارد و اعداد جفت به زمین.^{۱۱}

رابطه و تناسب این دو عنصر متضاد و غلبه و ظفر یکی بردیگری که در مزده یسنا مطرح است در فلسفه باستانی چین نیز به شکل ویژه خود مطرح می‌شود. در مزده یسنا برخی از مفسرین مذهبی کوشیدند تا اهریمن را فقط در برابر سپنتامینو که یکی از صفات اورمزد است قرار دهند و اورمزد را مظهر یگانه و عالی‌تر معرفی نمایند. فونگ یولان مؤلف چینی در کتاب خود موسوم به «تاریخ فلسفه چین» درباره رابطه دو عنصر متضاد این و یان چنین می‌نویسد:

۹: از کتاب The Aztecs of Mexico تألیف G.C.Vallient لندن ۱۹۶۰. صفحه ۱۷۵.

۱۰: در مینواژی آزتک هویت تسی لویج تلی خدای جنگ است و نوتسه لتاتس کات لی پکا خدای شب، موسیقی و رقص.

۱۱: از کتاب The Aztecs of Mexico تألیف G.C.Vallient لندن ۱۹۶۰ صفحه ۱۷۵.

۱۲: از کتاب La Pensée Chinoise تألیف M. Granet پاریس ۱۹۲۴ صفحه ۳۷۶.

«سیر آسمان چنان است که دو عنصر متضاد در عین حال پدید نمی‌شوند. لذا دارای وحدت است. یگانه است نه دوگانه. چنین است سیر آسمان وقتی یکی از دو عنصر متضاد این و یان بسط یابد، آن دیگری کاهش می‌پذیرد. وقتی یکی در چپ است، آن دیگری در راست است. بهاران هر دو این عنصرها به سوی جنوب می‌روند، پاییز شمال. تابستان در برابر یکدیگرند، زمستان در پشت یکدیگر. در کنار هم روانند ولی نه در راه هم. با هم برخورد می‌کنند و هریک به نوبت حکم می‌رانند. چنین است قانون و نظام آن‌ها»^{۱۳}. چنان که ملاحظه می‌شود چینی‌ها نبرد دو عنصر متضاد را با ترتیب آرام‌تری از جنگ پرشور و شغب اهریمن علیه اورمزد در نظر می‌گرفتند و جنبه تجریدی و فلسفی تفکر چینی بیش‌تر است. «این» و «یان» دو مظهر پاک و ریمن نیستند و از دو مبدأ خیر و شر خبر نمی‌دهند، به‌طور ساده دو عنصر منضادند.

در فلسفه هند - چنان که قبلاً نیز متعرض شده ایم روی در کتاب تاریخ فلسفه هند وجود تفکر دیالکتیکی را در هند باستان تصریح می‌کند. روی در کتاب خود «تاریخ فلسفه هند» چنین می‌نویسد:

«در فلسفه هند نام دیالکتیک «کاشانی کاوادا» است... احکام اساسی ماتریالیسم دیالکتیک را در تعالیم «سارواس تیوادی» می‌یابیم... در آموزش «بروز احساس» اشتراط و پیوند متقابل اشیاء مورد تصدیق قرار می‌گیرد، نیز در این آموزش به حرکت ذاتی و جنبش خودبه‌خودی اشیاء ابراز اعتقاد می‌شود و طرف‌داران این مکتب برآنند که پروسه تبدیل اشیاء نه تنها مایه رشد کمی آن‌هاست، بلکه در نتیجه تغییرات، تحوّل کیفی نیز رخ می‌دهد و کیفیت‌های نوینی پدید می‌گردند. و نیز طرف‌داران مکتب سارواس تیوادی برآنند که تکامل، پیوسته زاده تضاد است و از طریق رابطه و تأثیر موقت متضادها انجام می‌گیرد.»

این بیان روی حاکی از تکامل قابل توجه اندیشه دیالکتیکی در نزد هندیان باستان است و اگر منظره چنین باشد که روی وصف می‌کند هسته‌ها و عناصر دیالکتیک در فلسفه هندی به حدّ تکاملی بیش‌تری از ایران و چین و حتی یونان رسیده بود^{۱۴}.

در فلسفه یونان - هراکلیت «فیلسوف گریان» در قطعات (فراگمنت‌ها) که از خود باقی گذاشته جهان را عرصه نبرد متضاد و پدیده‌های هستی را مظهر وحدت متضادها معرفی می‌کند. این سؤال پیش می‌آید: آیا هراکلیت از فلسفه باستانی چین (هند و ایران در این زمینه) الگامی گرفته است؟ کاملاً محتمل است زیرا:

اولاً. عدّه کثیری از پژوهندگان متوجه شباهت فراوان آموزش نخستین فلاسفه یونان و متفکران هند و مصر و چین و ایران و بابل شده‌اند. بید هم در کتاب «علم و تمدن در چین» از قول فونگ یولان مورخ سابق الذکر تاریخ فلسفه چین می‌گوید آموزش اعداد (تئوری نومه

۱۳: از کتاب History of chinese philosophy تألیف Fung Yu Lan جلد ۲ صفحه ۲۳-۲۴.

۱۴: رجوع کنید به کتاب «تاریخ فلسفه هند» تألیف مونوریجن زوی. صفحه ۳۳۷.

رولوژیک) فیثاغورث چنان شباهتی با آموزش این - یان دارد که مایه حیرت است.^{۱۵} ثانیاً. لاسال در کتابی که به نام هراکلیت نوشته به سفر او به ایران و استفاضه او از فلسفه مغان اشاره می کند. این که هراکلیت مبدأ اشیاء را آتش دانسته است شاید ملهم از قدسی است که در مزده یسنا و در مذهب قدیم آریائی برای آتش قائل بودند.^{۱۶} ثالثاً. پلوتارخ مورخ معروف یونانی به سفر عده ای از فلاسفه یونان به خاور زمین اشاره می کند.

از آن جمله در آثار پلوتارخ و دیگر مورخین رومی و یونانی مسافرت طالس به مصر و فیثاغورث به مصر و ایران و ذیمقراطیس به بابل تصریح شده است. رابعاً. توازی عجیبی است که بین طرز تفکر و حتی نحوه بیان هراکلیت با برخی از فلاسفه باستانی خاور زمین وجود دارد. تی. ر. هیوگ در کتاب «فلسفه چین در عصر کلاسیک» از خوئی - شی متفکر چینی یاد می کند:^{۱۷} «آسمان و زمین همانند یکدیگر پستند و کوه ها و مرداب ها همانند یکدیگر هموارند. آفتاب در يك روز غروب می کند و هر موجود به هنگام زایش می میرد.»

ج. تامسن در کتاب «بررسی جامعه باستانی یونان» از قول هراکلیت فیلسوف یونانی فراگمنت زیرین را به عنوان همانندی برای گفتار فوق نقل می کند: «در وجود ما، هم مرده هست و هم زنده، هم بیدار است و هم خفته، هم پیر هست و هم جوان، زیرا این که دگر شود بدان مبدل می شود و آن که دگر شود بدین مبدل می گردد. در يك رودخانه دوبار وارد نمی شویم. هستیم و نیستیم.» قرائن نیرومند فوق نشان می دهد که برخلاف دعوی کسانی که فرهنگ اروپا را قائم به ذات و مخلوق مبتکرانه ذهن خود اروپائیان می دانند منابع الهام نخستین فلاسفه یونان را باید در خاور زمین جست. این خود بحثی است جداگانه. آنچه از این بحث برای ما جالب است آن است که در دیالکتیک هراکلیت به احتمال جدی تعالیم مزده یسنا بی سهم نیست.^{۱۸}

۴. نتیجه

بررسی اجمالی فوق که بی شك باید با بررسی های عمیق و همه جانبه دیگر تکمیل شود

- ۱۵: رجوع کنید به بیدم «علم و تمدن در چین». کمبریج. جلد اول صفحه ۱۵۴-۱۵۷.
- ۱۶: لنین در «دفتر فلسفی» (چاپ روسی. صفحه ۲۹۲) از قول لاسال نقل می کند هراکلیت مفهوم Logos (کلام) را از اوستا گرفته و اصل آتش را نیز از آن جا اخذ کرده است. ما به این نکته در گفتارهای دیگر نیز اشاره کرده ایم.
- ۱۷: تی. ر. هوگس E.R. Hughes «فلسفه چین در عصر کلاسیک» Chinese philosophy in classical time لندن سال ۱۹۴۲. صفحه ۱۲۰.
- ۱۸: برای اطلاعات وسیع تری در این زمینه رجوع کنید به اثر بسیار سودمند فیلسوف مارکسیست انگلیسی ج. تامسن موسوم به «بررسی جامعه باستانی یونان» Studies in ancient Greek society لندن ۱۹۵۵.

این دعوی ما را در آغاز مقال ثابت می کند که اولاً در دیالکتیک ساده لوحانه ابتدائی علاوه بر اندیشه حرکت و پیوند، اندیشه تضاد و نبرد متضادها نیز به نحو وسیعی مطرح بوده. ثانیاً نه تنها یونانیان بلکه ایرانیان، هندیان، چینی ها و اقوام دیگر نیز این اندیشه را گاه در سیستم های مذهبی و گاه فلسفی منعکس کرده اند. ثالثاً آموزش زرتشت و الحادهاى منشعب از آن از این اندیشه سرشار است و بدون شك توجه عمیق مولوی به نبرد متضادها دارای سنت ایرانی است. رابعاً احتمال جدی وجود دارد که اندیشه دود آلود و ابتدائی دیالکتیک ایرانی با همان قشر مذهبی و اساطیریش یکی از منابع عمده الهام نخستین دیالکتیسین های یونان باستان و از آن جمله هراکلیت بوده است. تمام این نکات از جهت بررسی تاریخ مشخص منطق دیالکتیک دارای اهمیت جدی است^{۱۹}.

۱۹: در نگارش این مقاله علاوه بر منابع یاد شده در حواشی از منابع زیرین نیز استفاده شده است:

۱. دکتر محمدمعین، «مزده یسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی»، انتشارات دانشگاه سال ۱۳۲۶.
۲. سعید نفیسی، «تاریخ تمدن ایران ساسانی»، انتشارات دانشگاه سال ۱۳۲۱.
۳. پیرنیا، «تاریخ ایران باستان» جلد ۲.
۴. «تاریخ ایران از عهد باستان تا قرن ۱۸» به روسی از انتشارات دانشگاه لنینگراد سال ۱۹۵۸.